



## قرآن و عصمت امام

علی ربانی گلپایگانی

## اشاره:

اعتقاد شیعه امامیه این است که امام و پیشوای امت اسلامی پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باید از خطا و گناه معصوم باشد. آنان بر این عقیده از راه عقل و وحی دلیل آورده‌اند. در نوشتار پیشین دلایل عقلی آنان را مطرح نمودیم. در این نوشتار به تبیین دلایل وحیانی آن، از منظر قرآن کریم می‌پردازیم.

آیه ابتلاء ابراهیم علیه السلام

قرآن در آیه ۱۲۴ سوره بقره از امتحان حضرت ابراهیم علیه السلام و آزمون‌هایی الهی سخن گفته و یادآور شده است که ابراهیم آن آزمون‌ها را با موفقیت کامل پشت سر گذاشت. در این هنگام خداوند او را به مقام امامت نایل ساخت. ابراهیم علیه السلام درباره این مقام برای فرزندان خویش سؤال کرد که آیا آنان نیز از چنین مقامی برخوردارند؟ خداوند در پاسخ او فرمود: «این عهد و پیمان الهی شامل ظالمان از فرزندان او نمی‌شود.» متن آیه چنین است:

﴿و اذا ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلک للناس اماما، قال و

من ذریتی، قال لاینال عهدی الظالمین.﴾

ای پیامبر صلی الله علیه و آله، یادآور آنگاه که پروردگار ابراهیم او را به آزمون‌هایی مبتلا ساخت و او آن آزمون‌ها را به اتمام رسانید. خداوند به او فرمود: من تو را پیشوای مردم قرار دادم. ابراهیم گفت: از ذریه من نیز از امامت بهره‌ای خواهند داشت؟ خداوند به او فرمود: عهد من شامل حال ظالمان نمی‌شود.

## آزمون ابراهیم

هدف از آزمایش انسان‌ها به طور معمول این است که توانمندی و شایستگی افراد نسبت به کاری برای آزمایش کننده، آزمایش شوند و افراد دیگر معلوم شود. اما از آنجا که چیزی بر خداوند پوشیده نیست، فلسفه امتحان الهی بروز شایستگی و توانمندی افراد برای خود آنان و دیگران است. نتیجه نهایی آزمون‌های الهی هم شکوفا شدن استعدادها و فعلیت یافتن آن‌هاست تا بدین وسیله شایستگی بهره‌مندی از پاداش‌های خداوند را به دست آوردند و به کمال مقصود دست یابند. البته کسانی که به دلیل غفلت و سستی از این آزمون‌ها مردود گردند، مستحق کیفر و شقاوت خواهند شد. امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره فرموده است:

خداوند با اینکه عالم‌تر از همه به حال بندگان خویش است آنان را با اموال و فرزندان می‌آزماید تا به این وسیله استحقاق آنان را نسبت به پاداش و کیفر آشکار سازد.<sup>۱</sup>

درباره این که آزمون ابراهیم چگونه انجام گرفته است، و مقصود از «کلمات» در آیه مورد بحث چیست، آرای گوناگونی نقل شده است:

**الف:** از امام صادق علیه السلام روایت شده که آزمون ابراهیم این بود که در خواب دید فرزندش اسماعیل را ذبح می‌کند.

به نظر می‌رسد آنچه در این روایت آمده، به عنوان یکی از مهم‌ترین آزمون‌های حضرت ابراهیم علیه السلام بوده است و نه آنکه این، تنها آزمون ابراهیم بوده است.

**ب:** از «ابن عباس» در این باره سه تفسیر نقل شده است:

۱. خصلت‌ها یا سنت‌های دهگانه‌ای بود که همگی به نظافت و طهارت بدن مربوط می‌شدند.<sup>۲</sup>

۲. سی خصلت یا دستورالعمل از شریعت اسلامی بوده است.<sup>۳</sup>

۳. مقصود مناسک حج است.

**ج:** «حسن بصری» می‌گوید: منظور از «کلمات»، امتحان‌های ابراهیم هستند که به واسطهٔ احتجاج او با پرستشگران ستارگان و ماه و خورشید، ذبح فرزندش اسماعیل، افکندن او در آتش و هجرت او از زادگاهش، صورت گرفت.

۱. نهج البلاغه حکمت ۹۳.

۲. سنت‌های دهگانه عبارتند از: مضمضه، استنشاق، باز کردن موه‌های فرق سر، کوتاه کردن سیبیل، مسواک کردن، ختنه کردن و... (ر.ک: مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۰۰).

۳. ده مورد آن در سوره توبه در آیه التائبون العابدون (۱۱۲)، ده مورد در سوره احزاب آیه ان المسلمین والمسلمات (۳۵)، ده مورد در سوره مؤمنون از آغاز تا آیه علی صلواتهم یحافظون (۹-۱).

د: «ابوعلی جبایی» گفته است: مقصود، آزمودن ابراهیم به همه طاعات عقلی و شرعی است.

ه: «مجاهد» گفته است: مقصود از «کلمات»، جمله «... قال انی جاعلک للناس اماما...» و آیات پس از آن است. بر این اساس، امامت از موارد امتحان ابراهیم بوده است نه مقاصد، که پس از امتحان به وی اعطا شده باشد.

«امین الاسلام طبرسی» پس از نقل قول‌های یاد شده می‌گوید: «الآیه محتمله بجمیع هذه الاقوال التي ذكرناها»<sup>۱</sup>؛ «آیه، همه اقوال یاد شده را بر می‌تابد».

ولی از نظر علامه طباطبایی آنچه از مجاهد نقل شده است قابل اعتنا نیست؛ زیرا در قرآن اطلاق کلمات بر بخش‌هایی از کلام، معهود نیست.<sup>۲</sup>

«ابن جریر طبری» پس از نقل قول‌های یاد شده (به جز قول اول) گفته است:

خداوند خبر داده است که ابراهیم را به کلماتی که آن‌ها را به او وحی کرده، آزموده است. همچنین خبر داده است که او این آزمون‌ها را به صورت کامل انجام داده است. اما نسبت به این که آن کلمات چه بوده است، احتمال دارد همه مواردی که نقل شده یا برخی از آن‌ها درست باشد؛ زیرا ابراهیم عليه السلام - مطابق آنچه درباره او به ما رسیده است - همه آزمون‌های یاد شده را انجام داده است. ولی در مورد «کلمات» در آیه مورد بحث نه می‌توان گفت که همه آن‌ها مقصود است و نه می‌توان گفت بعضی خاص مورد نظر است؛ زیرا در این باره روایت معتبری در دست نیست.<sup>۳</sup>

«ابن کثیر» نیز نظریه مجاهد را مخالف سیاق می‌داند و نظریه طبرسی را - که همه اقوال را احتمال داده است - بر می‌گزیند.

«قرطبی» از «ابواسحاق زجاج» نقل کرده که گفته است: «قول‌های مختلف در تفسیر «کلمات» با یکدیگر ناسازگار نیستند؛ زیرا ابراهیم با همه آن‌ها مورد امتحان قرار گرفته است.»<sup>۴</sup>

در این باره می‌توان گفت که گرچه در کلام الهی منظور از «کلمات» بیان نشده است، ولی

۱. مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۲۰۰.

۲. اذ لم یعهد فی القرآن اطلاق الکلمات علی جمل الکلام. (المیزان؛ ج ۱، ص ۲۷۰).

۳. تفسیر طبری، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۱، ص ۶۰۸.

۴. همان، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۲۳ هـ، ج ۸، ص ۹۵.

از سیاق آیه به دست می‌آید که «کلمات» هر چه بوده، در اثبات و اظهار شایستگی حضرت ابراهیم برای نیل به مقام امامت تأثیر داشته است.<sup>۱</sup>

با توجه به احادیثی که از ائمه اطهار علیهم‌السلام روایت شده است، خداوند مقام امامت را پس از مقام «خلت» به ابراهیم اعطا کرده است.<sup>۲</sup> مقام خلت آن است که انسان غرق در محبت و دوستی خداوند گردد و در راه او از مال، جان و فرزند درگذرد. بر این اساس می‌توان گفت که امتحان‌هایی چون ذبح فرزند، افکنده شدن در آتش توسط نمروود و هجرت از وطن و گذاردن فرزندان خویش در سرزمین سوزان عربستان از جمله کلمات و آزمون‌های مورد نظر در آیه مورد بحث می‌باشد.

این مطلب نیز روشن شد که این آزمون‌ها در دوران نبوت و رسالت او انجام گرفته است.

### امامت ابراهیم علیه‌السلام

اکنون باید دید مقصود از مقام امامتی که پس از آزمون‌های الهی از جانب خداوند به ابراهیم علیه‌السلام اعطا شده است چیست؟ در این باره نیز آرای مختلفی بیان شده است:

۱. برخی از مفسران، امامت ابراهیم علیه‌السلام در آیه مورد بحث را به نبوت تفسیر کرده‌اند. «فخرالدین رازی»، «شیخ محمد عبده» و «مصطفی المراغی» این دیدگاه را برگزیده‌اند.<sup>۳</sup>

عده‌ای امامت ابراهیم علیه‌السلام را به پیشوایی جهانی برای نسل‌های پس از وی تفسیر نموده‌اند. «ابن جریر طبری» این تفسیر را برگزیده است.<sup>۴</sup>

گروهی دیگر، امامت ابراهیم علیه‌السلام را به زعامت و رهبری سیاسی معنا کرده‌اند. «شیخ طوسی»، «امین‌الاسلام طبرسی» از این دسته‌اند.<sup>۵</sup>

به اعتقاد علامه طباطبایی امامت ابراهیم علیه‌السلام در آیه مورد بحث به معنای هدایت‌گری باطنی است. این هدایت از سنخ راهنمایی و نشان‌دادن راه نیست، بلکه از مقوله رسانیدن به مقصود و مطلوب است.<sup>۶</sup>

تفسیر نخست نادرست است؛ زیرا بدون شک، همه یا برخی از آزمون‌هایی که حضرت ابراهیم علیه‌السلام پشت سر گذاشت و بدان جهت شایسته رسیدن به مقام امامت گردید، در دوران

۱. میزان؛ ج ۱، ص ۲۷۰.

۲. تفسیر برهان، قم، دارالکتب العلمیه، ج ۱، ص ۱۴۹-۱۵۱.

۳. مفاتیح الغیب، ج ۴، ص ۳۹؛ تفسیر المنار، ج ۱، ص ۴۵۵؛ تفسیر المراغی، ج ۱، ص ۲۰۹.

۴. تفسیر طبری، ج ۱، ص ۶۱۰.

۵. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۳۴۹؛ مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۰۱.

۶. میزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۷۲-۲۷۳.

نبوت و پیامبری او رخ داده است. در این صورت، تفسیر امامت به نبوت از قبیل «تحصیل حاصل» بوده و نادرست است. گذشته از این، حضرت ابراهیم علیه السلام مقام امامت را برای فرزندان خود نیز درخواست کرد. چنین درخواستی آن گاه معقول است که وی در آن زمان دارای فرزند باشد یا امید داشتن فرزند در آینده را داشته باشد. در حالی که از آیات قرآن به دست می آید که ابراهیم علیه السلام تا دوران کهن سالی فرزند نداشت و حتی وقتی فرشتگان به او مژده فرزند دادند، شگفت زده شد:

«قال أ بشرتموني علي أن مسني الكبر فبم تبشرون»<sup>۱</sup>؛

«گفت: آیا مرا به داشتن فرزند بشارت می دهید در حالی که سالخورده شده ام؟ به چه چیز بشارت می دهید؟!»

در جایی دیگر نیز یادآور شده است که ابراهیم علیه السلام در دوران پیری دارای فرزند شد و خدا را بر چنین نعمتی سپاس گفت:

«الحمد لله الذي وهب لي على الكبر اسماعيل و اسحاق...»<sup>۲</sup>؛

«سپاس خدایی را که در دوران سال خوردگی اسماعیل و اسحاق را به من عطا فرمود...».

با توجه به نکات یاد شده، تفسیر امامت ابراهیم علیه السلام - در آیه مورد بحث - به نبوت، پذیرفته نیست.

تفسیر دوم نیز قابل قبول نمی باشد؛ زیرا ابراهیم علیه السلام مقام امامتی را که به وی عطا گردید، برای فرزندان خویش نیز درخواست کرد و خداوند در خواست او را در حق آن دسته از فرزندان که از ستم گری و تباهی منزه می باشند پذیرفت. بنا بر این مقام امامت به وی اختصاص نداشت تا گفته شود او امام همه انسان های پس از خود بود. گذشته از این، چگونه ابراهیم علیه السلام پیشوای پیامبرانی چون موسی، عیسی و رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله بوده است که خود آنها آورنده شریعت جدید از جانب خداوند بودند - اما این که قرآن کریم بر اسوه و الگو بودن ابراهیم علیه السلام تأکید می ورزد بدان جهت است که یهود و نصارا خود را ادامه دهندگان روش ابراهیم علیه السلام معرفی می کردند و مدعی بودند که آیین آنها آیینی است توحیدی و تمام عیار. قرآن کریم برای رد این ادعای بی اساس، تأکید می کند که آیین ابراهیم علیه السلام آیین توحیدی خالص بود و از شرک و غلو پیراسته بود، در حالی که اهل کتاب به چنین انحرافات گریخته اند.

تأکید بر شخصیت‌های بزرگ الهی به عنوان نمونه مجسم برای هدایت افراد بشر، روشی است که قرآن کریم پیوسته از آن بهره می‌گیرد؛ چنان‌که از حضرت ابراهیم علیه السلام نیز به عنوان شیعه نوح یاد کرده و می‌فرماید: «و ان من شیعه لابراهیم»<sup>۱</sup> یقیناً مقصود این نیست که نوح علیه السلام، امام و پیشوای ابراهیم علیه السلام است، بلکه مقصود این است که روش ابراهیم علیه السلام با روش توحیدی حضرت نوح کاملاً هم‌آهنگ می‌باشد.

بنابراین، دو قول نخست قابل قبول نیست اما دو نظریه دیگر هر یک از جهتی قابل تأمل و دقت است؛ زیرا از یک سو به مقتضای اصل اولی، هیچ کس بر دیگری ولایت ندارد و نمی‌تواند در امور او تصرف کند و درباره او تصمیم بگیرد ولی امام از جانب خداوند چنین ولایتی را دارد. بنا بر این می‌توان تصور کرد که حضرت ابراهیم علیه السلام در آغاز بر مردم ولایت تبلیغی و ارشادی داشته و آنگاه خداوند ولایت زعامت امامت را نیز به او عطا کرده است. البته این تفسیر در گرو آن است که مقام زعامت و رهبری سیاسی را عملاً از نبوت و پیامبری جدا بدانیم. در این‌که مقام نبوت از نظر ماهیت با مقام امامت تفاوت دارد سخنی نیست، ولی تفکیک آن دو در مقام عمل مشکل است. از آیات قرآن به دست می‌آید پیامبرانی که از جانب خداوند برای هدایت بشر مبعوث شده‌اند، دارای مقام حکومت و زعامت سیاسی نیز بوده‌اند، چرا که آنان مسؤولیت برقراری عدل در جامعه بشری را بر عهده داشتند. بدیهی است دست یافتن به چنین هدفی بدون داشتن مقام امامت و رهبری سیاسی امکان‌پذیر نیست.

با توجه به نکات یاد شده، دیدگاه علامه طباطبایی در تفسیر امامت ابراهیم علیه السلام استوارتر به نظر می‌رسد. این دیدگاه هم با سیاق آیه مورد بحث تناسب دارد و هم با آیه‌های دیگری که امامت برخی از پیامبران الهی را بازگو کرده است؛ زیرا بدون شک داشتن چنین مقام و منزلتی به آزمون‌های سختی نیاز دارد تا شخصیت معنوی یک پیامبر به مراتب عالی نایل گردد و از چنان قدرت روحی و معنوی برخوردار شود که بتواند در دل‌های آماده هدایت، تأثیر گذارد؛ نه تنها راه هدایت را به آنان بنمایاند، بلکه آنان را از درون، دستگیری کند و به منزلگه مقصود برساند. در چنین شرایطی است که پیامبر در کنار مقام نبوت و رسالت، از مقام امامت - به معنی هدایت درونی - نیز برخوردار می‌گردد. با استناد به امر تکوینی الهی اقدام به هدایت تکوینی می‌کند:

«وجعلنا منهم ائمة یهدون بأمرنا لما صبروا و كانوا بآياتنا یوقنون»<sup>۲</sup>؛

«برخی از بنی اسرائیل (پیامبرانشان) را - که بردباری پیشه کردند و به مقام یقین به آیات الهی نایل گردیدند - پیشوا قرار دادیم که با استناد به امر (تکوینی ما) مردم را هدایت می‌کردند».

البته، از آن جا که این مقام به حضرت ابراهیم علیه السلام اختصاص نداشته است و دیگر پیامبران الهی نیز - چنان که از آیه قبل و آیه ۷۳ سوره انبیاء به دست می‌آید - دارای چنین مقامی بوده‌اند، باید گفت امامت حضرت ابراهیم علیه السلام آن چنان بلندمرتبه بوده است که به صورت خاصی منعکس شده است؛ همان‌طور که قرآن کریم از حیات جاودانه شهیدان به صورت ویژه یاد کرده است، در حالی که حیات پس از مرگ، به شهیدان اختصاص ندارد. به هر حال امامت در معنای اخیر، با امامت مورد بحث در کلام اسلامی، کاملاً مرتبط است؛ زیرا در این جا سخن درباره جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان پیشوای امت اسلامی است. آنچه با پیامبر صلی الله علیه و آله پایان پذیرفته است نبوت و شریعت است و شئون دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله که زعامت سیاسی و هدایت معنوی از آن جمله است، پس از وی ادامه خواهد داشت؛ چرا که دلیلی بر پایان یافتن آن‌ها وجود ندارد، بلکه مقتضای دلایل عقلی و نقلی استمرار آن‌هاست: آیه ولایت (مائده، ۵۵) آیه اولی الامر، (نساء، ۹۵) آیه اکمال دین، (مائده، ۳) و نظایر آن، گواه این ادعاست.

### عصمت امام

تا اینجا با اقوال مفسران در باره آزمون‌های الهی از حضرت ابراهیم علیه السلام و حقیقت امامت او آشنا شدیم و دیدگاه خود را نیز ضمن ارزیابی آرای دیگران بیان نمودیم. اینک به تبیین چگونگی دلالت آیه بر عصمت امام می‌پردازیم:

### تقریر اول

فخرالدین رازی از جمله «...انی جاعلک للناس اماما...» بر معصوم بودن حضرت ابراهیم علیه السلام به عنوان امام استدلال کرده و گفته است:

این جمله دلالت می‌کند که ابراهیم علیه السلام از همه گناهان معصوم بوده است؛ زیرا امام، کسی است که به او اقتدا می‌شود. در این صورت اگر از او گناهی سرزند پیروی از او در آن گناه، واجب است و در نتیجه ما مرتکب گناه خواهیم شد و این باطل است؛ زیرا لازمه معصیت بودن فعل، این است که انجام آن ممنوع و حرام است، و از طرفی چون



پیروی از امام واجب است، انجام آن واجب خواهد بود، و جمع میان واجب و حرام در یک فعل و در یک زمان محال است.<sup>۱</sup>

توضیح استدلال رازی این است که در آیه یاد شده، حضرت ابراهیم علیه السلام به عنوان امام و پیشوای مردم از جانب خداوند معرفی شده است. از طرفی فلسفه امامت، هدایت انسان‌ها به راه مستقیم الهی و رسیدن به کمال مطلوب است. این غرض بدون وجوب اطاعت و پیروی از امام حاصل نخواهد شد. از سوی دیگر، حق و باطل، و طاعت و معصیت را باید در گفتار و رفتار امام جست‌وجو کرد. در این صورت اگر امام معصوم نباشد، به جای آن که بشر را هدایت کند، گمراه خواهد کرد و این خلاف فلسفه امامت است.

اگر چه فخرالدین رازی در بحث امامت علم کلام، معصوم بودن امام را لازم نمی‌داند، ولی مقتضای استدلال یاد شده این است که امام (جانشین پیامبر) باید معصوم باشد؛ زیرا او نیز همچون پیامبر مقتدای مردم در حلال و حرام و طاعت و معصیت است. او هدایت‌گر مردم به راه سعادت و رستگاری است و بر این اساس باید معصوم باشد. این دقیقاً با استدلال متکلمان شیعه بر لزوم عصمت امام هم‌آهنگ است. چنان که محقق طوسی گفته است:

«يجب ان يكون الامام معصوما لئلا يضل الخلق»<sup>۲</sup>؛

«امام باید معصوم باشد تا موجب گمراهی مردم نگردد.»

## تقریر دوم

متکلمان و مفسران امامیه با استناد به جمله «لاینال عهدی الظالمین» بر عصمت امام استدلال کرده‌اند.<sup>۳</sup>

صورت استدلال: خداوند فرموده است که عهد او - یعنی امامت - نصیب ظالم نمی‌شود. کسی که مرتکب گناه گردد خواه در آشکار یا پنهان، ظلم کرده است؛ زیرا فرد گناه-کار حدود الهی را نقض کرده است و به نص قرآن کسی که حدود الهی را نقض کند، ظالم است: «...و من يتعد حدود الله فاولئك هم الظالمون»<sup>۴</sup>

«فاضل مقداد» استدلال یاد شده را چنین تقریر کرده است:

۱. غیر معصوم ظالم است.

۲. ظالم شایسته امامت نیست؛

۱. مفاتیح‌الغیب، ج ۴، ص ۴۰.

۲. قواعد العقائد، قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه، ۱۴۱۶ هـ ص ۱۲۱.

۳. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۴۴۹؛ الشافی فی الإمامه، ج ۳، ص ۱۳۹؛ مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۲۰۲؛ اللوامع الإلهیه، ص ۳۳۲؛ دلائل الصدق، ج ۲، ص ۱۶.

۴. بقره، ۲۲۹.

۳. غیر معصوم شایسته امامت نیست؛

بیان صغری: ظلم یعنی چیزی در غیر جایگاه مناسب خود نهاده شود، و غیر معصوم چنین می‌کند.

بیان کبری: خداوند فرموده است: «لاینال عهدی الظالمین»

و مقصود از «عهد»، امامت است؛ زیرا قبل از این آیه، جمله «انی جاعلک للناس اماماً» آمده است.<sup>۱</sup>

پس قرینه سیاق گویای این است که مقصود از عهد، امامت است؛ زیرا خداوند مقام امامت را به ابراهیم عطا کرد و آنگاه ابراهیم آن را برای فرزندان خود درخواست نمود و خداوند در پاسخ فرمود: «عهد من نصیب ظالمان نمی‌شود.»

اگر مقصود از عهد در جمله «لاینال عهدی الظالمین» عهد امامت نباشد، پاسخ با سؤال هم‌آهنگ نخواهد بود. علاوه بر این اگر عهد را بر معنای عام آن حمل کنیم باز هم شامل امامت خواهد شد، و مفاد آیه - این که عهد الهی خواه نبوت باشد یا امامت - نصیب ظالمان نمی‌گردد.<sup>۲</sup>

### اشکال

ظالم کسی است که مرتکب گناه گردد و از گناه خود توبه نکند. اما گناه کاری که از گناه خود توبه نماید عنوان ظالم بر او صدق نمی‌کند. آری، او در گذشته گناه کار و ظالم بوده است نه در زمان حال؛ چنان که در آیه‌های زیر آمده است:

«ویرش المؤمنین بان لهم من الله فضلاً کثیراً» مقصود مؤمنان است در حالی که صفت ایمان را دارند.

«ولا ترکوا الی الذین ظلموا» مقصود کسانی هستند که در حال حاضر عنوان ظالم بر آنها صدق می‌کند.

«وما علی المحسنین من سبیل» مقصود کسانی هستند که وصف احسان بر آنان منطبق است، نه کسانی که در گذشته این وصف را داشته‌اند.

حاصل آنکه ظالم کسی است که اولاً مرتکب گناه کبیره شود و ثانیاً از گناه خود توبه

۱. اللوامع الإلهیه؛ صص ۳۳۲-۳۳۳.

۲. الشافی، ج ۳، ص ۱۴۱.

نکند.<sup>۱</sup>

### پاسخ

نفی در آیه «لاینال عهدی الظالمین» اطلاق دارد و مفاد آن، این است که هر کس در لحظه‌ای از زندگی خود، عنوان ظالم بر او منطبق گردد از عهد امامت بهره‌ای نخواهد داشت. تقیید این اطلاق به دلیل دیگری نیاز دارد. فرض این است که چنین دلیلی در دست نیست.<sup>۲</sup> به عبارت دیگر، در این جا دلیل روشنی وجود دارد بر این که مقصود، کسی است که در طول عمر خود مرتکب ظلم نگردد و اگر در مرحله‌ای ظلم کند و سپس توبه نماید باز هم از عهد امامت نصیبی نخواهد برد.

آن دلیل اینگونه تبیین می‌شود که در یک تقسیم‌بندی کلی، فرزندان حضرت ابراهیم علیه السلام از چهار دسته خارج نیستند:

۱. کسانی که پیوسته مرتکب گناه می‌شوند و عنوان ظالم نیز پیوسته بر آنان صدق می‌کند.  
۲. کسانی که در آغاز زندگی مرتکب گناه می‌شوند و سپس توبه می‌کنند. (افراد خوش فرجام)

۳. افرادی که گناه نکرده‌اند اما در پایان زندگی مرتکب گناه می‌شوند. (افراد بد فرجام)

۴. افرادی که هیچ‌گاه مرتکب گناه نگردیده‌اند و هرگز مصداق ظالم نمی‌باشند.

تردیدی نیست که ابراهیم خلیل علیه السلام برای گروه اول و سوم درخواست امامت نکرده است؛ زیرا یک انسان صالح هرگز از خداوند نمی‌خواهد که سرنوشت هدایت افراد را به کسانی بسپارد که یا در تمام دوران زندگی و یا در پایان راه، معصیت کار بوده و بدفرجام از دنیا می‌روند. نتیجه امامت این دو گروه گمراهی افراد است نه هدایت آنها. بنابراین آنچه می‌تواند مورد درخواست حضرت ابراهیم علیه السلام باشد دو گروه دوم و چهارم است. مفاد آیه «لاینال عهدی الظالمین» این است که گروه دوم نیز بهره‌ای از امامت ندارند. در نتیجه امامت مخصوص کسانی است که هیچ‌گاه مرتکب گناه نشوند.

### اشکال

استدلال مزبور در صورتی لزوم عصمت امام را نتیجه می‌دهد که عصمت را به خلق نکردن گناه در مکلف تفسیر کنیم؛ چنان که مورد قبول اشاعره است. ولی اگر عصمت را به ملکه ترک گناه تعریف کنیم، از استدلال یاد شده نمی‌توان عصمت امام را نتیجه گرفت؛ زیرا مرتکب گناه

۱. شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۵۱.

۲. التبیان، ج ۱، ص ۴۴۹؛ الشافی، ج ۳، ص ۱۳۹؛ مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۲۰۲.

نشدن دلیل وجود چنین ملکه‌ای در انسان نیست؛ زیرا ممکن است به دلایل دیگری - غیر از دارا بودن عصمت - از گناه دوری گزینند.<sup>۱</sup>

### پاسخ

**اول:** هر گاه فردی در طول زندگی خود، در آشکار و نهان از گناه دوری نماید، به طریق این می‌توان کشف کرد که او دارای ملکه عصمت است.

**دوم:** اشاعره که عصمت را به عدم خلق گناه در انسان تعریف کرده‌اند باید دلالت آیه بر عصمت امام را بپذیرند.

**سوم:** حقیقت عصمت از نظر متکلمان عدلیه<sup>۲</sup> عبارت است از لطف الهی در حق مکلفی که داعی بر گناه در او پدید نمی‌آید، و در نتیجه صدور گناه از او ممتنع می‌گردد؛ زیرا صدور گناه با نبودن داعی، تحقق یافتن معلول بدون علت تامه آن است، که از محالات عقلی است. از طرفی تحقق نیافتن معلول، دلیل بر تحقق نیافتن علت تامه آن است و علت تامه گناه، یکی قدرت بر انجام گناه و دیگری، داعی بر انجام آن می‌باشد. در فرض مورد بحث هم قدرت بر انجام گناه موجود است، پس عدم صدور گناه از وی به خاطر عدم وجود داعی بر گناه در او هست؛ در نتیجه او معصوم است.

### آیه اولی الامر

یکی از آیاتی که متکلمان و مفسران امامیه با آن بر عصمت امام استدلال کرده‌اند، آیه اولی الامر است. متن آیه چنین است:

﴿يا ايها الذين آمنوا أطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم...﴾<sup>۳</sup>

ای کسانی که به آیین اسلام ایمان آورده‌اید از خدا و رسول خدا و آن کسانی از خود شما که متولی امر رهبری هستند اطاعت کنید...

مورد بحث در این آیه، کلمه «اولی الامر» است و مقصود کسانی‌اند که سررشته‌دار امر رهبری و هدایت جامعه اسلامی پس از پیامبر اکرم ﷺ می‌باشند. در این که این افراد چه کسانی هستند، آرای مختلفی نقل شده است.

۱. شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۵۱؛ النبراس، ص ۵۳۳.

۲. قال اصحابنا و من وافقهم من العدلیة، هی لطف یفعله الله بالمکلف بحيث یمتنع منه وقوع المعصیة، لانتفاء داعیه و وجود صارفه مع قدرته علیها. (الروایع الالهیة؛ ص ۲۴۳).

۳. نساء، ۵۹.

## اقوال مفسران اهل سنت

مفسران اهل سنت در این باره آرای مختلفی اظهار کرده‌اند که مهم‌ترین آن‌ها چهار نظریه است:

۱. مقصود، حکام و زمامداران مسلمان و عادلند.

زمخشری این قول را برگزیده و گفته است:

«خدا و پیامبر از حاکمان جور بیزارند. بنابراین در وجوب اطاعت از آنان، بر خدا و پیامبر عطف نمی‌شود. تنها اطاعت از حکامی را می‌توان در ردیف اطاعت از خدا و رسول خدا قرار داد که عدالت‌پیشه باشند و حق را برگزینند.<sup>۱</sup>»

این نظریه به حدیثی از حضرت علی رضی الله عنه استدلال کرده است:

حق علی الامام أن يحكم بالعدل و يؤدى الامانه، فاذا فعل ذلك وجب على المسلمين أن يطيعوه.

بر امام واجب است که به عدل حکم کند و امانت‌دار باشد. هرگاه چنین کند بر مسلمانان واجب است که از او اطاعت کنند.<sup>۲</sup>

طبری نیز این قول را برگزیده و روایاتی که بر اطاعت از والیان در آنچه معصیت نباشد و در بردارنده مصلحت مسلمین باشد - تأکید کرده است - را دلیل بر درستی این نظریه می‌داند.<sup>۳</sup> البته برخی، عدالت را شرط وجوب اطاعت از حاکم و زمامدار ندانسته و تنها شرط کرده‌اند که امر و نهی او در معصیت خداوند نباشد. بنابراین، اگر حاکم ظالم و فاسق نیز باشد اطاعت از او واجب است، مگر آن که در معصیت خداوند باشد.<sup>۴</sup>

۲. مراد، فرماندهان سپاه در «سرایا» در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله هستند. در جنگ‌هایی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حضور نداشت - که آن‌ها را «سریه» می‌گویند - افرادی به عنوان فرماندهان سپاه تعیین می‌شدند. برخی اولی‌الأمر را بر این فرماندهان تطبیق کرده‌اند. بر این نظریه حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله را شاهد آورده‌اند:

«من يطع امیری فقد اطاعنی و من يعص امیری فقد عصانی».<sup>۵</sup>

هر کس از امیر من اطاعت کند مرا اطاعت کرده، و هر کس امیر مرا نافرمانی کند مرا نافرمانی کرده است.

۱. الکشاف، ج ۲، ص ۵۲۴.

۲. تفسیر قرطبی؛ ج ۵ ص ۲۴۹.

۳. تفسیر طبری؛ ص ۱۸۰.

۴. تفسیر قرطبی؛ ج ۵ ص ۲۴۹.

۵. تفسیر طبری؛ ج ۵ ص ۱۷۸؛ مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۶۴.

۳. عده‌ای از مفسران اولی‌الأمر را بر علمای دین تطبیق کرده‌اند.<sup>۱</sup> قرطبی ابن قول را ترجیح داده و به آیه «فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله والرسول» استدلال کرده و گفته است: «خدا دستور داده است که در مسایل مورد نزاع به کتاب و سنت رجوع شود، و جز علمای دین کسی به چگونگی استنباط حکم مورد نزاع از کتاب و سنت آگاه نیست.

بر این نظریه به آیه «...ولو ردوه الی الرسول و الی اولی الامر منهم لعلمه الذین یتتبطونه منهم...»<sup>۲</sup> نیز استدلال شده است؛ زیرا استنباط احکام موضوعات شأن عالمان دین است.<sup>۳</sup>

۴. از نظر برخی از مفسران، اولی‌الامر اهل حل و عقدند که هر گاه در مورد مسایل مربوط به زندگی اجتماعی و سیاسی جامعه اسلامی اجماع نمایند، اجماع آنان بر دیگران حجت و اطاعت از آنان بر همگان واجب است. این نظریه نخست توسط فخرالدین رازی مطرح شده و سپس نیشابوری آن را در تفسیر خود برگزیده و پس از او شیخ محمد عبده آن را پسندیده و انتخاب کرده است.

فخر رازی از اطلاق امر به اطاعت از اولی‌الامر، معصوم بودن آنان را نتیجه گرفته است؛ زیرا امر مطلق و بدون قید به اطاعت از اولی‌الامر غیرمعصوم، مستلزم اجتماع نقیضین خواهد شد؛ چون اگر اولی‌الامر معصوم نباشد چه بسا به معصیت فرمان دهد. در آن صورت اطاعت از آنان هم واجب است و هم حرام؛ از آن جهت که اولی‌الامر دستور داده و اطاعت از اولی‌الامر به صورت مطلق واجب است، پس باید به دستور او عمل کرد، و از آن جا که معصیت خداوند است، نباید از او اطاعت کرد.

آنگاه گفته است: مصداق اولی‌الامر معصوم، یا مجموع امت است یا بعضی از امت، و از آن-جا که بعضی از امت را به وصف معصوم بودن نمی‌شناسیم، پس مصداق آن، مجموع امت است.

بر این اساس، وی این آیه را از دلایل حجیت اجماع دانسته است. البته در کلام او گاهی به اجماع «امت» تعبیر شده و گاهی به اجماع «اهل حل و عقد».<sup>۴</sup>

«رشید رضا» از شیخ محمد عبده نقل کرده است که وی پس از تفکر بسیار در این‌که

۱. تفسیر قرطبی؛ ج ۵، ص ۲۵۰.

۲. نساء، ۸۳.

۳. تفسیر بیضاوی، ج ۱، ص ۳۵۵.

۴. ان المعصوم الذی امر الله المؤمنین بطاعته لیس بعضا من أبعاض الأمة، و لما بطل هذا وجب ان یکون ذلك المعصوم الذی هو المراد بقوله «و اولی الامر» اهل الحل والعقد من الأمة، و ذلك یوجب القطع بان اجماع الأمة حجة. (مفاتیح الغیب؛ ج

۱۰، ص ۱۴۴).

مقصود از اولی الامر چه کسانی‌اند به این نتیجه رسید که آنان اهل حل و عقد از مسلمانان‌اند و عبارتند از حاکمان، عالمان، فرماندهان سپاه و دیگر رهبرانی که معمولاً مردم در نیازها و مصالح عمومی به آنان رجوع می‌کنند. هرگاه آنان بر رأی توافقی نمایند، مسلمانان باید از آنان اطاعت کنند. البته به شرط این که آنان از مسلمانان باشند، رأی آنان بر خلاف دستور خدا و پیامبر ﷺ نباشد، در اظهار نظر و انتخاب رأی کاملاً آزاد باشند و بالاخره آنچه آنان در آن به توافق می‌رسند از مسایل مربوط به مصالح عمومی باشد. اما مسایل مربوط به عبادات و اعتقادات دینی، خارج از حوزه دخالت اهل حل و عقد است. هرگاه اهل حل و عقد درباره امری توافق کنند، اطاعت از آنان واجب است و می‌توان گفت که آنان در اجماع خود معصوم‌اند. به همین جهت در آیه کریمه به اطاعت از اولی الامر به صورت مطلق و بدون هیچ قید و شرطی دستور داده شده است.

رشید رضا می‌گوید: استاد شیخ محمد عبده می‌گفت: این نظریه را از تفسیر نیشابوری الهام گرفته است و پیش از وی کسی آن را اظهار نکرده است. ولی رشید رضا یادآور شده است که این نظریه قبل از نیشابوری توسط فخر الدین رازی مطرح شده و تفسیر نیشابوری در حقیقت تلخیص تفسیر فخر رازی است.<sup>۱</sup>

### ارزیابی

با توجه به آنچه در نظریه چهارم آمده است نادرستی سه نظریه نخست روشن می‌شود؛ زیرا نه زمامداران و فرماندهان سپاه و نه عالمان دین، از ویژگی عصمت برخوردار نیستند.

امر مطلق و بی‌قید و شرط به اطاعت از اولی الامر و عطف آن بر رسول، بدون تکرار فعل «اطیعوا» بیانگر آن است که اولی الامر همچون پیامبر ﷺ، از ویژگی عصمت برخوردارند. این نکته‌ای است که فخرالدین رازی و نیشابوری به درستی به آن آگاهی یافته‌اند و در کلام شیخ محمد عبده نیز به آن اشاره شده است.

سخنانی که در تأیید دیدگاه‌های یاد شده آمده است نیز قابل مناقشه است؛ زیرا این سخن امیرالمؤمنین علیه السلام که می‌فرماید:

«هرگاه زمام‌دار اسلامی به عدالت رفتار کند و امانت‌دار باشد، اطاعت

از او واجب است»

با معصوم بودن اولی الامر - که از آیه به دست می‌آید - کاملاً هم‌آهنگ است؛ زیرا عدالت-

پیشه‌بودن زمام‌دار در تمام شرایط و حالات، در حقیقت تجلی عصمت اوست. چنان‌که تأکید پیامبر ﷺ بر اطاعت از فرماندهان سپاه به هیچ وجه دلیل بر این نیست که آنان از مصادیق اولی‌الامرند؛ چرا که مقصود از اولی‌الامر کسانی‌اند که رهبری شئون کلی جامعه اسلامی را بر عهده دارند. این مطلب از اطلاق کلمه امر به دست می‌آید. کلمه امر در این آیه به همان معنایی است که در آیه «و شاورهم فی الامر»<sup>۱</sup> و آیه «...وامرهم شوری بینهم...»<sup>۲</sup> آمده است. یعنی مسایل مربوط به اداره جامعه اسلامی که مسأله فرماندهی سپاه هم از مصادیق آن است. بنابراین، اولی‌الامر کسانی‌اند که اداره امور کلی جامعه اسلامی به عهده آنان است؛ چنان‌که پیامبر ﷺ در زمان خود عهده‌دار چنین مسؤولیتی بود و طبعاً اطاعت از فرماندهانی که او تعیین می‌کرد، در حقیقت اطاعت از او به شمار می‌رفت. چنان‌که اگر پیامبر اکرم ﷺ برای امور دیگر جامعه اسلامی نیز افرادی را تعیین می‌کرد، اطاعت از آنان نیز واجب بود.

از آنچه گفته شد، نادرستی نظریه سوم نیز روشن گردید؛ زیرا علمای دین به خاطر آن که آگاه به معارف و احکام دین‌اند، عهده‌دار امور جامعه اسلامی نیستند،<sup>۳</sup> مگر آن که دلیل دیگری چنین شأن و مقامی را برای آنان اثبات کند.

اما این‌که در موارد نزاع باید به کتاب و سنت رجوع کرد و فهم حکم الهی از کتاب و سنت شأن عالمان دین است، تنها بر این مطلب دلالت می‌کند که اولی‌الامر باید عالم به کتاب و سنت باشند، نه این‌که عالمان به کتاب و سنت اولی‌الامرند. زیرا آیه کریمه نخست اطاعت از اولی‌الامر را بر مسلمانان واجب کرده است، آنگاه یادآور شده است که اگر در حکم مسایل مربوط به زندگی فردی و اجتماعی مسلمانان اختلافی رخ دهد، باید آن را به کتاب و سنت ارجاع دهند؛ یعنی اولی‌الامر نمی‌توانند بدون استناد به کتاب و سنت، در احکام دینی تصمیم‌گیری کنند. همان‌گونه که پیامبران الهی نیز براساس کتاب و شریعت الهی جامعه بشری را رهبری می‌کردند و در منازعات داوری می‌نمودند. بنابراین، شریعت الهی (کتاب و سنت) معیار حکومت و داوری است. حاکم و داور اولی‌الامرند، و شرط آن، آگاهی کامل نسبت به شریعت الهی است.

نظریه چهارم از این جهت که معصوم بودن اولی‌الامر را از آیه نتیجه گرفته، راه صواب را پیموده است. ولی از این جهت که مصداق آن را اجماع اهل حل و عقد دانسته، بر خطا رفته

۱. آل عمران، ۱۵۹.

۲. شوری، ۳۸.

۳. فاما من قال المراد به العلماء، فقله بعید، لأن قوله «و اولی الامر منکم» معناه اطیعوا من له الأمر، و لیس ذلک للعلماء.

(التبیان، ج ۳، ص ۲۲۶).



است؛ زیرا توافق و اجماع کسانی که احتمال خطا در رأی و نظر آنان منتفی نیست، از نظر منطقی به عصمت نمی‌انجامد.

نباید این مسئله را با تواتر در نقل مقایسه کرد؛ زیرا در تواتر، آنچه دیده یا شنیده شده است نقل می‌شود، ولی در اجماع اهل حل و عقد، توافق عده‌ای صاحب‌نظر در چیزی است که آن را استنباط کرده‌اند. در نقل محدثان هرگاه تعداد ناقلان به اندازه‌ای باشد که معمولاً تبانی آنان بر جعل و نیز خطای آنان در ادراک حسی منتفی باشد، به درستی مطلب یقین حاصل می‌شود. ولی در مسایل اجتهادی و نظری چنین نیست؛ زیرا اگرچه با توافق عده‌ای از صاحب‌نظران احتمال خطا کاهش می‌یابد ولی هرگز به نقطه صفر نمی‌رسد. با توجه به این که با رأی معصوم، احتمال خطا به کلی از بین می‌رود.

گذشته از این، پیوسته چنین نیست که اهل حل و عقد در مسایل مربوط به مصالح کلی یا جزئی زندگی مسلمانان به توافق برسند، و در صورت عدم توافق، حل و فصل مسایل با چه مرجعی خواهد بود؟ این که گفته شود «باید موارد اختلاف را به کتاب و سنت ارجاع داد» راه‌گشای مشکل نخواهد بود؛ زیرا در فهم کتاب و سنت نیز زمینه اختلاف نظر وجود دارد.

این تأملات، از این حقیقت پرده برمی‌دارد که باید مصداق اولی‌الامر را در جای دیگری غیر از اجماع اهل حل و عقد جست‌وجو کرد، و آن چیزی جز پیشوای معصوم نیست.

این سخن رازی که «راهی برای شناخت پیشوای معصوم نداریم» بسیار بی‌پایه و اساس است؛ زیرا اگر چنین باشد، دستور شارع مقدس به اطاعت از «اولی‌الامر معصوم»، لغو و بی‌اثر یا تکلیف مالایطاق خواهد بود. مگر آن که رازی به چنین امر نادرستی - تکلیف مالایطاق - تن در دهد. چنان که در پاره‌ای از بحث‌های کلامی خود به آن ملتزم شده است.<sup>۱</sup> در آن صورت، اختلاف با او مبنایی خواهد بود و داوری در آن با خردمندان منصف است.

### دیدگاه مفسران شیعه

از دیدگاه مفسران شیعه، در دلالت آیه بر عصمت اولی‌الامر تردیدی وجود ندارد. دلالت آیه بر عصمت اولی‌الامر دو گونه تقریر شده است:

#### تقریر اول

هرگاه خداوند به اطاعت بی‌قید و شرط از کسی فرمان دهد، آن فرد معصوم خواهد بود؛<sup>۲</sup>

۱. تلخیص المحصل، ص ۳۳۹؛ القواعد الکلامیه، ص ۷۰.

۲. لایحوز ایجاب طاعة أحد مطلقاً الا من كان معصوماً مأموناً منه السهو والغلط. و ليس ذلك بحاصل في اولی‌الامر ولا العلماء، و انما هو واجب في الائمة الذين دلت الایة علی عصمتهم و طهارتهم. (التبیان، ج ۳، ص ۲۳۶؛ مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۶۴).

زیرا تردیدی نیست که خداوند انجام گناه را برای کسی روا نمی‌دارد و آن را نمی‌پسندد. به عبارت دیگر، معصیت و گناه مورد نهی خداوند است نه مورد امر او. از طرفی اگر اولوالامر معصوم نباشند، احتمال این که در امر یا نهی خود مرتکب خطا شوند و دیگران را به انجام گناه فرا خوانند وجود دارد. اکنون اگر چنین موردی پیش آید از یک طرف باید از او اطاعت کرد، چرا که بر اساس آیه مورد بحث، اطاعت از اولوالامر بدون هیچ‌گونه قید و شرط واجب است، و از طرف دیگر نباید از او اطاعت کرد چرا که مستلزم ارتکاب گناه است که مورد نهی الهی است.<sup>۱</sup>

### اشکال

اگرچه در آیه، اطاعت از اولی‌الامر به صورت مطلق واجب شده است ولی اولاً: عقل، به جایز نبودن اطاعت از کسی که به معصیت خداوند دستور می‌دهد حکم می‌کند و ثانیاً: در حدیث نبوی مشهور تصریح شده است که:

«لا طاعة لمخلوق فی معصية الخالق»؛

«در معصیت خالق نباید از مخلوق اطاعت کرد».

این دو قاعده عقلی و شرعی، اطلاق آیه را مقید می‌سازند و مفاد آیه این خواهد شد که اطاعت از اولی‌الامر در غیر معصیت خداوند واجب است. در این صورت، آیه بر عصمت اولی‌الامر دلالتی ندارد.

### پاسخ

در دو قاعده عقلی و شرعی یاد شده تردیدی نیست. ولی باید توجه داشت که هرگاه مطلبی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار باشد، مقتضای لطف الهی این است که مکلفان را بر آن آگاه سازد. چنان که اطاعت از خدا و پیامبر ﷺ به حکم عقل واجب است، اما به دلیل اهمیت مسئله، خداوند در آیات متعدد بر آن تنبیه نموده است. به این اوامر یا نواهی در اصطلاح، اوامر و نواهی ارشادی گویند.

قرآن کریم این روش را در مورد دیگری نیز که اهمیت آن در حد مسئله مورد بحث ما نیست به کار گرفته است؛ چنان که در مورد احسان به پدر و مادر - که خود از مستقلات عقلیه است - نخست مؤمنان را به آن توصیه می‌کند و آنگاه یادآور می‌شود که اگر پدر و مادر، انسان

۱. انه تعالى اوجب طاعة اولی الامر علی الاطلاق كطاعته و طاعة الرسول، و هو لا يتم الا بعصمه اولی الامر، فان غیر

المعصوم قد يأمر بمعصية و تحرم طاعته فيها، فلو وجبت ایضا اجتمع الضدان: وجوب طاعته و حرمتها. دلائل الصدق؛ ج ۲،

را به شرک برانگیزند نباید از آنان اطاعت کرد و چنین احسانی نسبت به آنان پسندیده نخواهد بود. (و وصینا الانسان بوالديه حسنا و ان جاهداک لتشرک بی ما لیس لک به علم فلا تطعهما...) <sup>۱</sup>

در این جا با این که دایره اطاعت از پدر و مادر محدود به فرزندان است نه کل جامعه اسلامی، و از طرفی معصیتی که فرض شده، شرک به خداوند است که از بزرگ‌ترین گناهان می‌باشد و در زشتی آن جای تردید وجود ندارد، اما خداوند مکلفان را نسبت به آن هشدار داده است.

اگر در اولی الامر نیز احتمال خطا وجود داشت، یعنی احتمال داشت که آنان افراد را به معصیت خداوند دستور دهند، به طریق اولی چنین هشدار و تنبیهی لازم بود. <sup>۲</sup> از نبود چنین هشدار و تنبیهی روشن می‌شود که حکم الهی به اطاعت از اولی الامر واقعا مطلق است و اطلاق آن جز با عصمت اولی الامر قابل توجیه نیست.

### تقریر دوم

در این آیه بدون اینکه فعل «اطیعوا» تکرار شود، اولی الامر بر رسول عطف شده است. این مطلب گویای این حقیقت است که اطاعت از اولی الامر با رسول هیچ گونه تفاوتی ندارد. یعنی همان گونه که رسول خدا بر جامعه ولایت دارد و اطاعت از او بدون هیچ قید و شرطی واجب است - چرا که او از ویژگی عصمت برخوردار است - اطاعت از اولی الامر نیز بدون هیچ قید و شرطی واجب است؛ زیرا آنان نیز از ویژگی عصمت برخوردارند. <sup>۳</sup>

### اولی الامر، اهل بیت‌اند

تا این جا ثابت شد که اولی الامر - که خداوند اطاعت از آنان را همچون اطاعت از پیامبر ﷺ واجب کرده است - معصومانند و در این خصوص برخی از مفسران اهل سنت نیز با شیعه هم عقیده‌اند؛ چنان که پیش از این، دیدگاه آنان را نقل کردیم. با این تفاوت که آنان مصداق اولی الامر را اجماع اهل حل و عقد می‌دانند، ولی شیعه مصداق آن را اهل بیت علیهم السلام می‌داند. با توجه به نادرستی دیدگاه اهل سنت درباره تطبیق اولی الامر بر اجماع اهل حل و

۱. عنکبوت، ۸.

۲. ان الله سبحانه أبان ما هو اوضح من هذا القيد فيما هو دون هذه الطاعة المفترضة كقوله في الوالدین: (و وصینا الانسان بوالديه حسنا و ان جاهداک لتشرک بی ما لیس لک به علم فلا تطعهما). [العنکبوت، ۸] فما باله لم يظهر شيئا من هذه القيود في آية تشتمل على اس اساس الدين و اليها تنتهي عامة اعراق السعادة الإنسانية. (الميزان، ج ۴، ص ۳۹۱).

۳. مجمع البيان، ج ۲، ص ۶۴ الميزان، ج ۴، ص ۳۹۱.

عقد، درستی دیدگاه شیعه ثابت می‌شود؛ زیرا اقوال مسلمانان درباره مصداق اولی الامر خارج از موارد زیر نیست:

اولی الامر معصوم نیستند. (حاکمان، زمامداران، عالمان دین و...):

اولی الامر معصوم‌اند و مقصود اجماع اهل حل و عقد است؛

اولی الامر معصوم‌اند و مصداق آن اهل بیت می‌باشند.

با اثبات نادرستی دو دیدگاه اول، استواری دیدگاه سوم ثابت می‌شود؛ زیرا لازمه نادرستی آن، این است که حق در این مسأله از امت اسلامی بیرون باشد، که با حقانیت اسلام ناسازگار است. گذشته از این، آیات و روایاتی که بر عصمت اهل بیت علیهم‌السلام و عترت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دلالت می‌کنند مصداق اولی الامر را روشن می‌سازند. مانند آیه تطهیر (احزاب، ۳۳)، آیه ولایت (مائده، ۵۵)، حدیث ثقلین، حدیث سفینه و غیره.

### بررسی اشکالات

بر دیدگاه شیعه در تفسیر اولی الامر و تطبیق آن بر اهل بیت علیهم‌السلام اشکالاتی وارد شده است که لازم است آن‌ها را مورد ارزیابی قرار دهیم:

۱. اطاعت از اولی الامر بدون شناختن آنان و امکان ارتباط با آنها ممکن نیست. اکنون اگر پیش از شناخت آنان اطاعت از آن‌ها واجب باشد، تکلیف به مالایطاق لازم خواهد آمد، و اگر وجوب اطاعت از آنان مشروط به معرفت آنان باشد، وجوب اطاعت از اولی الامر مشروط خواهد شد که با اطلاق وجوب اطاعت که از آیه به دست می‌آید منافات دارد.<sup>۱</sup>

### پاسخ

این اشکال اگر وارد باشد تنها بر نظریه شیعه وارد نیست، بلکه بر همه اقوال - و از آن جمله بر نظریه اشکال‌کننده (رازی) هم - وارد است؛ زیرا اطاعت از حکام یا عالمان دینی یا اجماع اهل حل و عقد نیز بدون شناخت آن‌ها امکان‌پذیر نیست. در این صورت، اگر وجوب اطاعت از آن‌ها مشروط به شناخت آنها نباشد، تکلیف به مالایطاق خواهد بود، و اگر مشروط به آن باشد، با اطلاق وجوب اطاعت منافات خواهد داشت. اما حقیقت این است که اشکال مزبور از اساس، سست و لرزان است؛ زیرا آنچه در باب معرفت<sup>۲</sup> به احکام الهی، می‌توان گفت این

۱. مفاتیح‌القیب، ج ۱۰، ص ۱۴۶.

۲. ان المعرفة و ان عدت شرطاً لكنها ليست من قبيل سایر الشروط فانها راجعة الى تحقق بلوغ التكليف، وليست راجعة الى التكليف والمكلف به، ولو كانت المعرفة في عداد سائر الشرايط كالاستطاعة في الحج، و وجدان الماء في الوضوء مثلاً لم يوجد تكليف مطلق ابدأ اذ لا معنى لتوجه التكليف الى مكلف سواء علم به او لم يعلم. (الميزان، ج ۴، ص ۳۹۹؛ دلائل-الصلح، ج ۲، ص ۱۸).

است که معرفت شرط تنجز و فعلیت یافتن تکلیف است، نه شرط اصل تکلیف. به عبارت دیگر، معرفت شرط واجب است نه شرط وجوب. بر این اساس، جاهل به حکم هر گاه در جهل خود قاصر باشد - نه مقصر - از پی آمدهای تکلیف معذور است، نه این که به کلی مکلف نیست؛ زیرا اگر چنین باشد، هیچ تکلیف دینی مطلق وجود نخواهد داشت، و جاهل به احکام، هر چند جاهل مقصر باشد، هیچ گونه تکلیفی نخواهد داشت.

بنابراین، وجوب اطاعت از اولی الامر همچون وجوب اطاعت از خدا و پیامبر ﷺ مطلق است و مشروط به معرفت اولی الامر نیست. بر این اساس بر مکلف واجب است که اولی الامر را بشناسد چنان که بر او واجب است که خدا و رسول خدا را بشناسد. آری، در این جا لازم است که راه معرفت به روی بشر گشوده باشد و بشر قدرت به شناخت اولی الامر را داشته باشد؛ همان گونه که راه معرفت خدا و رسول بر او گشوده است.

شرط قدرت بر معرفت، در این خصوص موجود است و عبارت است از دلایل کتاب و سنت بر عصمت اهل بیت پیامبر ﷺ. حال اگر رازی و مانند او این دلایل را نپذیرفتند، دلیل بر نادرستی یا وجود نداشتن آنها نخواهد بود؛ چنان که دلایل منکران نبوت پیامبر اسلام ﷺ دلیل بر نادرستی یا نبودن دلایل بر نبوت آن حضرت نمی باشد.

۲. در زمان کنونی (عصر غیبت) ما از شناخت امام، دسترسی به او و بهره گیری معرفتی از او عاجزیم، در حالی که اطاعت از اولی الامر بدون امکان شناخت آنان و امکان ارتباط با آنها امکان پذیر نیست.<sup>۱</sup>

### پاسخ

شناخت امام معصوم و دسترسی به او و هم چنین بهره گیری معرفتی از وی، بیرون از توان مکلفان نیست. با رجوع به آیات قرآن و احادیث اسلامی می توان امام معصوم را، خواه در زمان غیبت و خواه در زمان حضور، شناخت؛ چنان که با فراهم ساختن شرایط حضور امام معصوم می توان به او دسترسی پیدا کرد و از آثار امامت او به صورت کامل بهره مند شد. اکنون اگر همه یا جمعی از مکلفان از تحقق یافتن چنین شرایطی جلوگیری کردند، انگشت انتقاد را باید به سوی آنان نشانه رفت نه به سوی خداوند یا پیامبر ﷺ یا امام معصوم. آیا اگر همه یا عده ای از مکلفان، پیامبر خود را به قتل برسانند یا مانع از بهره گیری کامل مردم از آثار نبوت او گردند، تکلیف از آنان برداشته می شود، یا این که تکلیف آنان به شناخت پیامبر و اطاعت از او به قوت خود باقی است؟ نهایت امر این است کسانی که تقصیری ندارند، معذورند، و مقصران

عقاب خواهند شد.

گذشته از این، امام معصوم در عصر غیبت برای مکلفان راه دیگری را گشوده است و آن اطاعت از مجتهدان عادل و با کفایت است. آنان به نیابت از امام معصوم عهده‌دار تدبیر امور جامعه اسلامی می‌باشند. البته، این گزینه جنبه ثانوی دارد و برای گره‌گشایی از جامعه مسلمانان است، ولی مسؤولیت فراهم ساختن شرایط برای حضور امام معصوم را از عهده مکلفان بر نمی‌دارد.

۳. کلمه اولی‌الامر جمع است و مقتضایش این است که در یک زمان افراد متعددی عهده‌دار امر جامعه اسلامی گردند، در حالی که بر اساس نظریه شیعه، در هر زمان ولی امر مسلمین بیش از یکی نیست و اطلاق لفظ جمع بر یک فرد، بر خلاف ظاهر است.<sup>۱</sup>

### پاسخ

این اشکال از به هم آمیختن دو مطلب متفاوت ناشی شده است: یکی این که لفظی که معنای عام دارد، از آن معنای خاص اراده شود. مانند این که واژه «عالم» گفته شود و از آن، عالم خاصی اراده شود. دیگر این که لفظ عام در معنای عام به کار رود و بر معنای عام حکمی مترتب گردد. ولی از نظر تحقق خارجی تنها یک مصداق داشته باشد؛ چنان که کلمه «رسول» در «اطیعوا الرسول» معنای عامی دارد و همین معنای عام اراده شده است، اگرچه از نظر تحقق خارجی تنها یک مصداق دارد.

واژه اولی‌الامر نیز از این باب است. معنای آن عام است و همان معنای عام اراده شده است - یعنی در مقام مفهوم، تحدید و تخصصی صورت نگرفته است و حکم و جوب اطاعت نیز به همین عنوان عام مترتب شده است - ولی در هر زمان یک مصداق بیش ندارد.

برای مثال، در آیه: «حافظوا علی الصلوات...»<sup>۲</sup> واژه «صلوات» جمع است، ولی در هر زمان تنها یک نماز واجب است و باید وجوب آن نماز را رعایت کرد.

بنابراین هر چند در طول زمان، دوازده اولی‌الامر معصوم وجود دارد، ولی در هر زمان تنها یک ولی امر معصوم موجود است. وحدت مصداق موجب تخصیص مفهوم نخواهد بود.<sup>۳</sup>

۴. در ادامه آیه آمده است «... فإن تنازعتم فی شیء فردوه الی الله والرسول...». «هرگاه در

مورد چیزی نزاع نمودید آن را به خدا و رسول او بازگردانید.»

۱. همان، ص ۱۴۶.

۲. بقره، ۲۳۸.

۳. المیزان، ج ۴، ص ۳۹۲ و ص ۴۰۱.

اگر مقصود از اولی الامر، امام معصوم است می‌بایست پس از رسول، امام نیز ذکر شود.<sup>۱</sup>

### پاسخ

این اشکال نیز اگر وارد باشد، بر همه اقوال وارد است؛ زیرا مطابق همه اقوال در تفسیر اولی الامر، در منازعات باید به اولی الامر رجوع شود. کسانی که اولی الامر را زمامداران می‌دانند، رأی آنان را نیز ملاک حل منازعات می‌دانند، و آنان که اولی الامر را علمای دین می‌شناسند، رأی آن‌ها را معیار فصل منازعات می‌انگارند، و کسانی هم که اهل حل و عقد را اولی الامر می‌دانند، در منازعات رأی آنان را بر می‌گزینند. در غیر این صورت اولی الامر نقش ویژه‌ای نخواهد داشت و ذکر آن لغو خواهد بود.

آری، آنچه مسلم است، اولی الامر در حل منازعات باید بر اساس معیارهای کتاب و سنت داوری کنند؛ خواه اولی الامر را امامان معصوم بدانیم یا آرای دیگری را برگزینیم. بر این اساس دلیل این‌که در ادامه آیه فقط خدا و رسول ذکر شده‌اند و از اولی الامر ذکری به میان نیامده است روشن می‌باشد؛ زیرا مقصود از خدا و رسول، کتاب و سنت و شریعت اسلامی است که باید در حل منازعات براساس آن داوری شود.

امیرالمؤمنین علیه السلام در وصیت‌نامه خود به مالک اشتر می‌فرماید:

۴۱

مشکلاتی که در راستای رهبری جامعه برای تو پیش می‌آید و اموری که بر تو مشتبه می‌شود را به خدا و رسول او بازگردان، زیرا خداوند فرموده است «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم، فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الرسول...»

امام علیه السلام سپس می‌فرماید: «بازگرداندن امور به خداوند به این است که به محکومات قرآن استناد شود، و بازگرداندن به رسول خدا به این است که به سنت قطعی او استناد گردد.»<sup>۲</sup>

امام علیه السلام در مسأله حکمیت نیز می‌فرماید:

«ما افراد را حاکم نساخته‌ایم بلکه قرآن را حاکم ساخته‌ایم. ولی قرآن نوشته‌ای است میان دو جلد که با زبان سخن نمی‌گوید و ترجمان لازم دارد، و چون این قوم (فاسطین) از ما خواستند که قرآن را داور میان

۱. مفاتیح الغیب، ج ۱۰، ص ۱۴۶.

۲. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

خود قرار دهیم، هرگز ما از کسانی نیستیم که به کتاب خداوند پشت کنیم. خداوند فرموده است:

«... فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله والرسول...»

ارجاع مورد نزاع به خداوند به این است که مطابق کتاب خداوند حکم کنیم، و ارجاع آن به رسول خدا به این است که به سنت او عمل نماییم و اگر مطابق کتاب خدا و سنت رسول حکم می‌شد، ما به امامت و رهبری به دیگران سزاوارتر بودیم.<sup>۱</sup>

۵. دلیلی بر عصمت ائمه علیهم السلام وجود ندارد و اگر مقصود از اولی الامر ائمه معصوم بود باید آیه به آن تصریح می‌کرد.<sup>۲</sup>

### پاسخ

این سخن - که دلیلی بر عصمت اهل بیت علیهم السلام وجود ندارد - خود سخنی است بی دلیل، چرا که آیاتی از قرآن چون آیه تطهیر، و احادیثی متواتر و مسلم چون حدیث ثقلین و حدیث سفینه، بر عصمت اهل بیت علیهم السلام دلالت دارند. چه دلیلی بر عصمت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله روشن تر از این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث ثقلین آنان را عدل و همتای قرآن قرار داده و تصریح کرده است که آن دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند و هر کس به آنان تمسک جوید گمراه نخواهد شد.

اما این که گفته شده است اگر مقصود از اولی الامر امام معصوم بود باید در آیه با صراحت بیان می‌شد، ادعایی شگفت‌آور است. چرا که همین اشکال بر اشکال کننده نیز وارد است. وی اولی الامر را به اجماع اهل حل و عقد تفسیر کرده و اجماع آنان را معصوم دانسته است.<sup>۳</sup> مطابق اشکال یاد شده باید گفت که اگر مقصود از اولی الامر اجماع اهل حل و عقد است باید در آیه با صراحت بیان می‌شد.

۶. قائلان به امام معصوم بر این عقیده‌اند که پیروی از ایشان، امت را از اختلاف و نزاع و تفرقه نجات می‌دهد. در حالی که مفاد آیه وجود نزاع و اختلاف با وجود اولی الامر است. بدین صورت که میان اولی الامر در حکم برخی از حوادث و وقایع اختلاف رخ دهد.

۱. همان، خطبه ۱۲۵.

۲. المنار، ج ۵، ص ۱۸۱.

۳. و یصح ان یقال هم معصومون فی هذا الاجماع و لذلك اطلق الامر بطاعتهم بلا شرط. (المنار، ج ۵، ص ۱۸۱).



بنابر قول به امام معصوم، و این که وجود او برطرف کننده اختلاف میان امت است، نیازی به ذیل آیه: «...فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الرسول...» نبود؛ زیرا ارجاع نزاع به کتاب و سنت فرع وجود اختلاف و نزاع است، ولی لازمه قول به امام معصوم رفع اختلاف و نزاع است.<sup>۱</sup>

حاصل اشکال این است که از آیه استفاده می شود که با وجود اولی الامر و وجوب اطاعت از آنان همچنان زمینه اختلاف وجود دارد و این جز به تعدد اولی الامر که در بین آنها در برخی از مسایل اختلاف رخ دهد، نخواهد بود. پس، اولی الامر را نمی توان به امام معصوم تفسیر کرد؛ زیرا او یکی است و رأی معصوم او معیار رفع اختلاف است. در آن صورت، فرض وجود نزاع و ارجاع آن به کتاب و سنت - که در ذیل آیه مطرح شده است - منتفی خواهد بود. پس ذیل آیه لغو و بی اثر خواهد شد و چون در کلام الهی لغو راه ندارد پس فرض امام معصوم نادرست است.

### پاسخ

مخاطب این آیه مؤمنان اند که دو حکم متوجه آنان شده است:

الف: اطاعت از خدا، پیامبر و اولی الامر؛

ب: ارجاع موارد اختلاف در امور دینی به قرآن و سنت (خدا و رسول).

آیه کریمه به هیچ وجه ناظر به اختلاف میان اولی الامر نیست، بلکه ناظر به اختلاف مؤمنان غیر از اولی الامر است؛ زیرا فرموده است: «فان تنازعتم...» ضمیر جمع مخاطب، به مؤمنان - که در آغاز آیه از آنان یاد شده است - باز می گردد. اگر مقصود، اختلاف میان اولی الامر بود می فرمود: «فان تنازع اولو الأمر» یا «فان تنازعوا».

بنابراین، نقش اولی الامر داوری در منازعات است و داوری آنان، چنان که پیش از این بیان گردید، براساس کتاب و سنت انجام می گیرد. چنان که اگر در زمان پیامبر ﷺ نیز در مسأله ای دینی اختلاف می شد و مسلمانان نمی توانستند تا حکم آن را از کتاب و سنت به دست آورند، می بایست به پیامبر ﷺ - به عنوان رهبر جامعه اسلامی - رجوع کنند و پیامبر ﷺ بر اساس احکام الهی حکم آن را روشن می ساخت. چنان که در آیه ای دیگر فرموده است:

۱. ان القائلین بالامام المعصوم يقولون ان فائدة اتباعه انقاذ الأمة من ظلمة الخلاف و ضرر التنازع والفرق و ظاهر الآية بیان حکم المتنازع فيه مع وجود اولی الامر و طاعة الأمة لهم كان يختلف اولو الامر في حکم بعض التوازل والوقائع. والخلاف والتنازع مع وجود الامام المعصوم غير جائز عند القائلين به لانه عندهم مثل الرسول ﷺ فلا يكون لهذه الزيادة فائدة على رأيهم. (المنار، ج ۵ ص ۱۸۶).

﴿وإذا جاءهم امر من الامن او الخوف اذاعوا به و لو رده الی الرسول و الی اولی

الامر منهم لعلمه الذین یرتبطونه منهم...﴾<sup>۱</sup>

هرگاه درباره شکست یا پیروزی خبری به آنان (منافقان یا مسلمانان سست ایمان) برسد بی‌درنگ آن را پخش می‌کنند، و اگر این کار را به پیامبر و اولی الامر بسپارند، آنان که طالب فهم این‌گونه خبرها هستند، از طریق پیامبر و اولی الامر در جریان آن قرار خواهند گرفت...

دلیل این‌که در این آیه از ارجاع به خداوند سخن به میان نیامده، این است که مورد بحث در این جا حکم دینی نیست بلکه درستی و نادرستی اخبار مربوط به شکست یا پیروزی و مانند آن است، که برای تشخیص درستی و نادرستی آن‌ها باید به وقایع و شواهد اجتماعی استناد کرد. تصمیم‌گیری در این‌گونه مسایل هم به کسی که عهده‌دار رهبری جامعه اسلامی است سپرده شده است که در عصر رسالت، رسول خدا ﷺ بود و پس از او به عهده اولی الامر می‌باشد. و آنان همان امامان معصوم علیهم‌السلام هستند.<sup>۲</sup>

حاصل آن‌که مسایلی که باید به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم - به عنوان رهبر جامعه اسلامی نه به عنوان مبلغ وحی الهی - و اولی الامر ارجاع شود دو گونه است:

الف: مسایل مربوط به احکام دینی؛

ب: مسایل مربوط به امور اجتماعی و سیاسی.

در قسم نخست، معیار داوری در اختلافات، کتاب و سنت است. این همان است که در آیه ۵۹ سوره نساء بیان شده است. در قسم دوم، معیار داوری، واقعیت‌ها و شواهد عینی و اجتماعی است و این همان است که در آیه ۸۴ سوره نساء بیان شده است. در هر حال در آیه اولی الامر هیچ‌گونه اشاره‌ای به وجود اختلاف میان اولی الامر نشده است. بنابراین، اشکال مزبور بی‌پایه است.

۱. نساء، ۸۴

۲. رک: المیزان؛ ج ۴، ص ۳۰۰ و ج ۵، ص ۲۲-۲۳.